

اولیا در تذکرة الاولیا

دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد*

دکتر سیده مریم روضاتیان**

چکیده: تذکرة الاولیا، اثر مشهور عطار نیشابوری، در شرح حال و بیان اقوال هفتاد و دو تن از عرفاست. وی در این کتاب شرح حال هر یک از عرفا را با مقدمه‌ای مسجع آغاز می‌کند و پس از آن به بیان احوال و اقوال عارف مورد نظر می‌پردازد. به طور کلی می‌توان از خلال هر یک از این سرگذشت‌ها، به مواردی همچون روابط خانوادگی، مناسبات اجتماعی و ویژگی‌های فردی هر یک از مشایخ پی برد. هدف از این پژوهش بررسی موارد فوق در شرح حال هر یک از عرفای مطرح شده در تذکرة الاولیا است. در بخش روابط خانوادگی عطار، به مواردی همچون وجه تسمیه عارف، دوران کودکی، همسر و فرزندان هر یک از عرفا پرداخته است. مناسبات اجتماعی عرفا بیانگر ارتباط با حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع)، دیدار با خضر، ارتباط با پیر و مرشد، روابط متقابل عرفا، ارتباط عارف با عامه مردم، مناسبات عرفا و حکام، ارتباط با غیرمسلمانان، عارف و ابلیس و شغل و پیشه عرفاست. ویژگی‌های فردی عرفا نیز مواردی چون توبه، ارتباط عارف با حق تعالی، دعا و مناجات، عارف و نفس، عبادت و ریاضت، خواب و مرگ عارف را دربرمی‌گیرد.

کلیدواژه: تذکرة الاولیا، عارف، سیر و سلوک، مسائل خانوادگی، مناسبات اجتماعی، ویژگی‌های فردی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی و مدیر قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی دانشگاه اصفهان.
** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی و همکار قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی دانشگاه اصفهان.

مقدمه

تذکرةالاولیا کتابی است به نشر، تألیف شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری (۱۸۰۶-۱۸۵۴ ه.ق) در شرح حال تعدادی از عرفا. این کتاب در دو بخش به چاپ رسیده است: بخش اول که سرگذشت هفتاد و دو تن از عرفا را دربرمی‌گیرد، از بیان احوال حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام آغاز و به سرگذشت حسین بن منصور حلاج ختم می‌شود. اما بخش دوم که به شرح حال بیست تا بیست و پنج عارف دیگر پرداخته، ظاهراً به قلم عطار نیست و پس از قرن دهم به اصل کتاب افزوده شده است. (استعلامی، ۱۳۸۲: بیست و پنج).

عطار در مقدمه تذکرةالاولیا چند انگیزه برای تألیف چنین اثری بیان می‌کند. از جمله: «چون می‌دیدم که روزگاری پدید آمده است که الخیر شر و اشرارالناس اخیارالناس را فراموش کرده‌اند، تذکرةای ساختم اولیا را و این کتاب را تذکرةالاولیا نام نهادم تا اهل خسران روزگار، اهل دولت را فراموش نکنند و گوشه‌نشینان و خلوت‌گرفتگان را طلب کنند و با ایشان رغبت نمایند تا در نسیم دولت ایشان به سعادت ابدی پیوسته گردند... و به حقیقت توان گفت که در آفرینش به از این کتاب نیست از آنکه نسخه ایشان شرح قرآن و اخبار است که بهترین جمله سخن‌هاست.» (همان، ص ۹) عطار با این امید که با تألیف چنین اثری فردای قیامت به شفاعت در کار او نظر کنند، اسامی عرفا را برمی‌شمارد و بعد از آن به شرح مقامات و حالات آنها می‌پردازد. (ص ۱۰)

عطار هر یک از سرگذشت‌ها را با عبارتهای مستجع آغاز می‌کند: «آن قبله تابعین، آن قدوة اربعین، آن آفتاب پنهان، آن هم‌نفس رحمان، آن سهیل یمنی، اویس قرنی.» (ص ۹) آنگاه به شرح احوال و بیان اقوال هر عارف می‌پردازد. به طور کلی شیوه وی چنین است که در هر سرگذشتی، اطلاعاتی درباره مسائل خانوادگی، مناسبات اجتماعی و ویژگی‌های فردی هر عارف مطرح می‌کند. در مسائل خانوادگی به مواردی همچون نام و نسب معنوی عارف، وجه تسمیه، دوران کودکی، والدین، سایر بستگان، همسر و فرزندان اشاره شده است. مناسبات اجتماعی عرفا مطالبی همچون ارتباط حضوری با حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع)، دیدار با خضر (ع)، ارتباط با پیر و مرشد، روابط

عرفا با یکدیگر، ارتباط عارف و عامه مردم، رفتار متقابل عرفا و حکام، شیوه برخورد با غیرمسلمانان، نقش ابلیس و شغل و پیشه عرفا را دربرمی‌گیرد. سرانجام آنجا که عطار ویژگی‌های فردی هر عارف را بیان می‌کند، به مواردی همچون معامله فرد با نفس خود، توبه، عبادات و ریاضات، خواب و رؤیا، ارتباط عارف با حق تعالی و مرگ عارف می‌پردازد. در این مقاله هر یک از این موارد با توجه به شیوه عطار در معرفی اهل طریقت بررسی و در دسته‌بندی‌های مشخص و مجزاً با ارائه نمونه‌هایی از تذکرة الاولیا مطرح می‌شود.

الف) مسائل خانوادگی

۱- نام و نسب عارف: عطار هنگام معرفی بیشتر عرفا درباره نسب خانوادگی آنها توضیحی نمی‌دهد و در بند آن نیست که نام پدر، محل و تاریخ ولادت شخص را مطرح کند. در عوض انتساب هر عارف را با پیر و مرشد او بیان می‌کند تا آنجا که به نظر می‌رسد، عطار ولادت حقیقی هر عارف را با توبه او و نسبت یافتنش به یکی از پیران طریقت مقارن می‌داند. مثلاً برای معرفی حبیب عجمی می‌گوید که در مجلس حسن بصری توبه کرد (ص ۵۹) یا عتبه بن غلام، شاگرد حسن بصری بود (ص ۶۹) یا بشر حافی مرید علی خشرم به شمار می‌آمد (ص ۱۲۸). البته در مورد بایزید بسطامی می‌نویسد: جد او گیر بود و از بزرگان بسطام، یکی پدر او بود (ص ۱۶۱) و در مورد ابوسلیمان دارانی می‌گوید: و دارا نام دیهی است از دمشق. او از آنجا بود (ص ۲۷۶) یا اشاره می‌کند که حارث محاسبی بصری بود و وفات او در بغداد (ص ۲۷۰).

۲- وجه تسمیه عارف: یکی از نکاتی که عطار در ضمن برخی از سرگذشت‌ها مطرح می‌کند، وجه تسمیه عارف است. علت نامگذاری عارف گاه مربوط به دوران کودکی اوست مانند حسن بصری که «عمرگفت او را حسن نام کنید که نیکو روی است.» (ص ۳۱) یا رابعه عدویه چون چهارمین دختر خانواده بود، رابعه نامیده شد (ص ۷۳). گاهی علت نامگذاری مربوط به بعد از توبه عارف است و غالباً با نوعی کرامت همراه می‌شود، مانند

آنچه درباره ذوالنون مصری مطرح کرده است:

زمانی ذوالنون در کشتی بود و گوهری از بازرگانی گم شده بود. ذوالنون را متهم کردند و

او را می‌رنجاندند و او صبر می‌کرد. چون کار از حد بگذشت، گفت خداوندا تو می‌دانی.

در حال هزار ماهی سر از آب بیرون کردند و هریک گوهری در دهان گرفته. ذوالنون یکی

برگرفت و به ایشان داد، به این سبب ذوالنون نام گرفت. (ص ۱۳۶)

گاهی عطار به ذکر یک علت برای تسمیه عارف بسنده نمی‌کند و چند حکایت را در این

مورد برمی‌شمارد، نظیر آنچه در شرح حال ابوالحسن نوری (ص ۴۶۴) یا حسین بن منصور

حلّاج (ص ۵۸۶) می‌توان مشاهده کرد.

۳- والدین عارف: عطار اشارات مختصری درباره والدین برخی عرفا دارد. مثلاً در شرح

حال حسن بصری نوشته که مادر او از موالی ام سلمه بود (ص ۳۱) یا پدر و مادر معروف

کرخی ترسا بودند (ص ۳۲۴) و جدّ بایزید بسطامی گبر بود و پدرش از بازرگانان بسطام به

شمار می‌رفت (ص ۱۶۰). نکته مهمی که در این‌باره توجه را جلب می‌کند، اهمیتی است که

عطار برای مقام مادر در نظر می‌گیرد. در سرگذشت اوّس قرنی می‌بینیم که علت

شرفیاب نشدنش به محضر حضرت رسول (ص) نگهداری از مادر بیمارش بوده است

(ص ۱۹) یا در مورد بایزید بسطامی آورده است که: شبی سرد تا صبح کوزه بر دست بر

بالین مادر می‌ایستد تا اگر مادر بیدار شد و طلب آب کرد، بایزید حاضر باشد. عطار از

قول بایزید نوشته است: آنچه در جمله مجاهدات و ریاضات در عزلت می‌جستم، در

رضای مادر یافتم (ص ۱۶۰). اهمّیت دادن به رضای مادر تا آنجا مطرح می‌شود که حتی

سفر حج را نیز بدون رضایت مادر صحیح نمی‌داند (نک: شرح حال عثمان حبری، ص ۴۷۵ و

ابوحازم مکی، ص ۸۵).

۴- سایر بستگان: در تذکره‌الاولیا اشاراتی به سایر خویشاوندان عرفا نیز دیده می‌شود.

مثلاً سری سقطی خال جنید بغدادی بود (ص ۳۳۰)، بشر حافی که خواهرزاده علی خشرم

بود، خواهری داشت که قدم در سیر و سلوک گذاشته بود (ص ۱۲۸). خواهر بایزید

بسطامی نیز در خدمت او چنان پرورش یافته بود که کراماتی نیز از او سر می‌زد (ص ۱۶۰ و نیز نک: شرح حال سری سقطی و گفتگو با خواهرش، ص ۳۰۸)

هـ دوران کودکی: از دوران کودکی بعضی شخصیت‌های تذکرة الاولیا نیز می‌توان به اطلاعاتی دست یافت. هوش و ذکاوت خارق‌العاده (نک: شرح حال جنید بغدادی، ص ۴۱۶) حوادث سخت دوران کودکی (نک: شرح حال رابعه عدویه، ص ۷۲) و بیان اتفاقات سرنوشت‌ساز (نک: شرح حال حسن بصری، ص ۳۰) از جمله این موارد است. عطار گاهی به وجود کرامت‌ها و عبادت‌های سخت نیز در دوران کودکی عارف اشاره می‌کند. مثلاً درباره سهل بن عبدالله تستری می‌نویسد: هیچ شیخی را از طفلی باز این واقعه نبوده است چنانکه او را، تا حدی که گفته است یاد دارم که حق تعالی گفت السُّ بربکم و من گفتم بلی. و گفت سه ساله بودم که مرا قیام شب بود و هفت ساله بودم که روزه داشتم و پیوسته قوت من نان جوین بودی (ص ۳۰۴).

عـ همسر و فرزندان: با توجه به حکایاتی که عطار در شرح حال عرفا آورده، چنین به نظر می‌رسد که غالباً گرایش‌های عرفانی فرد را به‌گریز از ازدواج سوق می‌دهد. همانگونه که وقتی به مالک دینار پیشنهاد کردند با دختر یکی از توانگران بصره ازدواج کند، پاسخ داد: «من دنیا را سه طلاق داده‌ام و زن از جمله دنیا است. مطلقه ثلاثه نکاح نتوان کرد.» (ص ۴۹) یا رابعه عدویه که در پاسخ حسن بصری چنین گفت: «عقد نکاح بر وجودی وارد بود. اینجا وجود کجاست که من از آن من نیم، از آن اویم و در سایه حکم او. خطبه از او باید کرد.» (ص ۷۲)

برخی نیز پس از توبه، خانواده خود را رها می‌کنند و به سیر و سلوک می‌پردازند. ابراهیم ادهم از این جمله است که پس از گریز از خانواده می‌گوید: «من اگر بتوانم خود را طلاق دهمی. دیگری را به فتراک چون بندم و زنی را به خویشتن چون غره کنم؟» (ص

اما گاهی دیده می‌شود که همسر عارف نیز با او در سیر و سلوک همراه می‌شود. این

موضوع به ویژه در شرح حال فضیل عیاض قابل مشاهده است که پس از توبه فضیل، همسرش نیز با او رهسپار مکه می شود (ص ۸۹) یا فاطمه همسر احمد خضرویه که «خود در طریقت آیتی بود و توبه کرد و ترک شغل دنیاوی بگفت.» (ص ۳۴۸)

ارتباط عارف با فرزند یا فرزندان نیز در تذکرة الاولیا به شکل های مختلف به تصویر کشیده شده است. پسر فضیل عیاض در سیر و سلوک از پدر پیشی می گیرد و با شنیدن آیاتی از قرآن کریم بی طاقت شده، جان می دهد (ص ۸۹). همین فضیل عیاض زمانی کودک خود را در کنار گرفته بود و می نواخت و کودک سخنانی مطرح کرد که برای پدرش پندآموز بود (ص ۸۹).

اما آنچه در شرح حال عرفا بیشتر قابل مشاهده است این است که اکثر آنها فرزند و محبت نسبت به او را مانعی بر سر راه خود می دانند. نمونه روشن آن در زندگی ابراهیم ادهم و در خواستش از خداوند برای مرگ فرزند دیده می شود (ص ۱۵۲). البته گاه به وجود فرزند ناخلفی نیز اشاره شده، اما غالباً همین افراد نیز توبه کرده، در مسیر هدایت قرار می گیرند (نک: شرح حال شاه شجاع کرمانی و پسر او که در جوانی ریاب زدن آموخت، ص ۳۷۷).

نکته قابل توجه آن است که عرفا در مرگ فرزند یا فرزندان خود راضی و تسلیم امر حَقْد: «نقل است که سی سال هیچ کس لب فضیل عیاض را خندان ندیده بود، مگر آن روز که پسرش بمرد، تبسم کرد و گفت دانستم که خداوند راضی بود به مرگ این پسر. من نیز موافقت نموده رضای او را تبسم کردم» (ص ۸۹) یا «ابن عطا ده پسر صاحب جمال داشت نه پسر او در سفری به دست رهنزان کشته شدند و او بر مرگ آنها صبر می کرد تا جایی که هر پسری که کشته می شد سر سوی آسمان می کرد و می خندید» (ص ۴۸۸).

ب) روابط اجتماعی

۱- ارتباط حضوری با حضرت رسول (ص) و انعمه اطهار (ع): در تذکرة الاولیا این مسأله از جنبه های گوناگون مطرح شده است. اویس قرنی که با ارتباط روحی و معنوی از فیض انفاس مبارک حضرت رسول (ص) بهره مند می شد، پس از وفات حضرت (ص) با امیرالمؤمنین (ع) دیدار کرد و در جنگ صفین به شهادت رسید (ص ۱۹). حسن بصری به

حضرت امیرالمؤمنین (ع) ارادت داشت و خرقه از ایشان گرفت (ص ۳۰). معروف کرخی که مسیحی زاده بود، به دست حضرت امام رضا (ع) اسلام آورد (ص ۳۲۴). بایزید بسطامی نیز به محضر حضرت امام جعفر صادق (ع) رسیده بود (ص ۱۶۰). (ارتباط‌های غیرحضورى و زمانى که عرفا در عالم خواب به محضر حضرت رسول (ص) و ائمه (ع) می‌رسیدند، در بخش خواب و رؤیا در همین مقاله بررسی شده است).

۲- ارتباط با حضرت: در تذکرة الاولیا دیدار با خضر از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. ابراهیم ادهم پس از چنین دیداری توبه می‌کند و در مسیر سیر و سلوک قدم می‌گذارد (ص ۱۵۲). نمونه این ارتباط در شرح حال عرفایی چون محمد بن علی ترمذی (ص ۵۲۴) بشر حافی (ص ۱۲۸) و... دیده می‌شود.

۳- ارتباط عارف با پیر: در عرفان لزوم اطاعت از پیر یکی از شرایط اصلی سلوک محسوب می‌شود. عطار ارتباط میان مرید و مراد را به صورت‌های مختلف مطرح کرده است. از یک سو اعتقاد کامل و احترام نسبت به استاد دیده می‌شود. جنید بغدادی، استاد خود، سری سقطی را در عبادت کامل‌ترین فرد می‌داند و عامل اصلی دستیابی خود به مراحل والای عرفانی را چنین بیان کرده است: «بدین درجه برای آن رسیدم که چهل سال بر آستانه سری به قدم مجاهده ایستاده بودم» (ص ۴۱۶).

از نکات جالب توجه در ارتباط پیر و مرید آن است که گاه پیر متواضعانه به فراتر رفتن درجات مرید خود اعتراف می‌کند و او را بر خود برتری می‌دهد: «روزی از سری پرسیدند که هیچ مرید را درجه از درجه پیر بالاتر باشد؟ گفت باشد و برهان آن ظاهر است. جنید را درجه بالای درجه من است» (ص ۴۱۶).

با وجود آنکه احترام و تواضع در مقابل پیر و اطاعت از او در بیشتر سرگذشت‌های تذکرة الاولیا به چشم می‌خورد، اما گاهی به نمونه‌هایی از تفاخر و اظهار برتری مرید نسبت به پیر نیز برمی‌خوریم. نظیر حکایت بر آب رفتن حبیب عجمی که در پاسخ استادش حسن بصری که پرسید: این درجه به چه یافتی؟ جسورانه چنین گفت: به این که

من دل سپید می‌کنم و تو کاغذ سیاه می‌کنی (ص ۵۹).

۴. ارتباط عرفا با یکدیگر: روابط بین عرفا از جنبه‌های مختلف قابل تأمل است. در سرگذشت بعضی از آنان گریز از یکدیگر و اختیار کردن عزلت و تنهایی دیده می‌شود. «نقل است که فضیل عیاض عبدالله بن مبارک را دید که پیش او می‌رفت. فضیل گفت از آنجا که رسیده‌ای بازگرد. می‌آیی که مشتی سخن بر من بپیمایی و من بر تو بپیمایم؟» (ص ۸۹) در مقابل چنین شیوه‌ای، همراهی صادقانه عرفا با یکدیگر و ایثار و فداکاری نیز در بعضی شرح حال‌ها به چشم می‌خورد. به خصوص در مورد ابراهیم ادهم می‌بینیم که در سفر هرچه داشت برای بیماری سهل بن ابراهیم خرج کرد (ص ۱۵۲) یا «به مزدوری رفتی و آنچه حاصل آوردی در وجه یاران خرج کردی» (ص ۱۵۲).

از نکات قابل تأمل در تذکرة الاولیا تفاخراتی است که بعضی عرفا نسبت به یکدیگر ابراز می‌کنند: «ذوالنون به بایزید نوشت: ای بایزید همه شب می‌خسبی و به راحت مشغول می‌باشی و قافله درگذشت. بایزید جواب نوشت: مرد تمام آن باشد که همه شب خفته بود و بامداد پیش از نزول قافله به منزل فرود آمده باشد.» (ص ۱۶۰) این تفاخر گاهی به سبب داشتن مریدان مستعد است: «حاتم اصم مریدان را گفتی هرکسی از شما روز قیامت شفیع نبود اهل دوزخ را، او از مریدان من نبود. این سخن به بایزید گفتند. بایزید گفت: من می‌گویم مرید من آن است که برکناره دوزخ بایستد و هر که را به دوزخ برند دست او بگیرد و به بهشت فرستد و به جای او خود به دوزخ رود.» (ص ۱۶۰) نظیر چنین حکایتی در ارتباط بین جنید و نوری هم مطرح شده است (ص ۴۶۴).

۵. ارتباط عارف با عامه مردم: نوع ارتباط عارف با مردم به گونه‌های مختلفی در تذکرة الاولیا مطرح شده است. گاه فردی خطاکار به سبب مواجهه با رفتار پسندیده عارف هدایت می‌شود و توبه می‌کند. نمونه چنین امری در حکایت بایزید بسطامی و برخوردش با جوان بریط زن دیده می‌شود (ص ۱۶۰). سری سقطی از عرفایی است که شفقت او نسبت به مردم قابل ذکر است. عطّار از بزرگی نقل می‌کند که «چندین مشایخ را

دیدم. هیچ‌یک را چنان بر خلق جهان مشفق ندیدم که سری را» (ص ۳۳۰) و احمد خضرویه فردی را که برای دزدی به خانه‌اش رفته بود به توبه وامی دارد (ص ۳۴۸).

یکی دیگر از جلوه‌های ارتباط عارف با مردم، رفتار با همسایگان است. بایزید بسطامی همسایه‌ای گیر داشت که در اثر توجیهات و رسیدگی‌های بایزید به خانواده‌اش مسلمان شد (ص ۱۶۰). مالک دینار نیز در مقابل رنج و عذاب جوان مفسدی که در همسایگی او بود، صبر و شکیبایی نشان می‌داد (ص ۲۹).

با وجود حکایاتی از این دست، مردم‌گریزی و تمایل به عزلت در شرح حال اکثر عرفای تذکره‌الاولیا دیده می‌شود. مردم اویس قرنی را دیوانه‌ای می‌دانستند که «از خلق وحشی است، در آبادانی نیاید و با کسی صحبت ندارد» (ص ۱۹). عطار جمله «السَّلامَةُ فی الوحده» را از قول همین اویس قرنی نقل می‌کند. ابراهیم ادهم نیز سخت‌ترین حالت برای خود را زمانی می‌داند که به جایی برسد که دیگران او را بشناسند و می‌گوید: «من دین خویش را در کنار گرفته‌ام و از این شهر بدان شهر و از این سرکوه بدان سرکوه می‌گریزم» (ص ۱۵۲).

این گریز از خلق تا به حدی است که گاه عارف از روی عمد رفتاری از خود نشان می‌دهد تا مردم از او دوری کنند. مانند بایزید بسطامی که در سفر حج جمله «أنتی انا الله فاعبدونی» را بر زبان می‌آورد تا به واسطه مشغول شدن به مردم، از حق محجوب نگردد (ص ۱۶۰). شقیق بلخی نیز عبادت را ده جزو دانسته که نه جزو آن گریختن از خلق و یک جزو خاموشی است (ص ۲۳۲). برخی در این عزلت‌جویی چنان به افراط رفته‌اند که حتی نمی‌خواهند پس از مرگ نیز مزارشان در مسیر آمد و شد خلق باشد: «داود طایبی چون سلام نماز باز دادی، چنان رفتی که گویی از کسی می‌گریزد و چنان از خلق وحشت داشت که وصیت کرده بود مرا در پس دیواری دفن کنید تا کسی پیش روی من نگذرد» (ص ۲۶۳).

عزایرت عارف با حکام: این ارتباط از دوسو قابل بررسی است. از یک طرف عارف از خلیفه و درباریان می‌گریزد و حتی نسبت به آنها تکبر و بی‌اعتنایی نشان می‌دهد و از سوی دیگر حاکم یا خلیفه به زیارت عارف اشتیاق نشان داده و از او پند و اندرز می‌طلبد.

چنین رابطه‌ای در شرح حال حسن بصری و بی‌اعتنائیش به حجاج (ص ۳۰) یا پند و اندرز جسورانه فضیل عیاض به هارون دیده می‌شود (ص ۸۹). اما در شرح حال ذوالنون مصری می‌بینیم که به فرمان متوکل به حبس گرفتار می‌شود (ص ۱۳۷) یا حسین بن منصور حلاج که به فرمان معتصم دستگیر و پس از یک سال حبس به قتل می‌رسد (ص ۵۸۳).

۷- ارتباط عرفا با غیرمسلمانان: در تذکرة الاولیا حکایاتی درباره ارتباط عرفا با غیرمسلمانان دیده می‌شود که در اکثر موارد به سبب رفتار پسندیده عارف به توبه فرد غیرمسلمان می‌انجامد. ایمان آوردن شمعون آتش‌پرست در لحظات آخر عمر به دست حسن بصری (ص ۳۰) و مسلمان شدن جهود به سبب شکیبایی مالک دینار در مقابل آزارهای او (ص ۴۹) از نمونه‌های چنین امری است. این امرگاه باکرامتی نیز همراه می‌شود. چنانکه در شرح حال احمد حنبل می‌بینیم که «چون وفات کرد و جنازه او برداشتند، مرغان می‌آمدند و خود را بر جنازه او می‌زدند تا چهل و دو هزار گیر و جهود و ترسا مسلمان شدند» (ص ۲۵۶).

اما گاهی نیز دیده می‌شود که تأثیر سخنان حکیمانۀ فردی غیرمسلمان، عارف را به توبه و سیر و سلوک می‌کشاند (نک: شرح حال ابوعلی شقیق بلخی، ص ۲۴۵).

۸- عارف و ابلیس: در تذکرة الاولیا ابلیس با چهره‌های مختلفی به تصویر کشیده شده است. گاه با وسوسه‌های خود قصد دارد شک و تردید را در دل عارف ایجاد کند (نک. شرح حال ابراهیم ادهم، ص ۱۵۲)، گاهی با بیان سرگذشتش خود را مظلوم جلوه می‌دهد تا عارف را بفریبد. نظیر آنچه در گفتگوی جنید بغدادی با ابلیس دیده می‌شود (ص ۵۲) و در برخی سرگذشت‌ها می‌بینیم که عارف تحت تأثیر سخنان ابلیس قرار گرفته، با او اظهار همدردی می‌کند. «نقل است که نوری با یکی نشسته بود و هر دو زار می‌گریستند. چون آن کس برفت نوری روی به یاران کرد و گفت دانستید او که بود؟ ابلیس بود و حکایت خدمات خود می‌کرد و افسانۀ روزگار خود می‌گفت و از درد فراق می‌نالید و چنین که دیدید می‌گریست و من نیز می‌گریستم» (ص ۲۷۵). اما در نهایت عارف تا واپسین لحظه

حیات، خود را از مکر ابلیس ایمن نمی‌بیند. احمد حنبل در آخرین دقایق عمر به فرزندش می‌گوید «از جمله آن حاضران که بر بالین‌اند، یکی ابلیس است که در برابر ایستاده است و خاک ادبار بر سر می‌ریزد و می‌گوید ای احمد جان بردی از دست من. و من می‌گویم نه هنوز. تا یک نفس مانده است جای خطرست نه جای امن» (ص ۲۵۶).

۹- شغل و پیشه عرفا: تنوع پیشه‌های مطرح شده در تذکرة الاولیا قابل تأمل است، اما در غالب موارد عارف پس از توبه شغل پیشین خود را رها می‌کند و به کارهایی سخت و کم‌درآمد روی می‌آورد. در چنین شرایطی، قناعت پیشه می‌کند، از توانگران چیزی نمی‌طلبد و علاوه بر آن از درآمد اندک خود هم صدقه می‌دهد و هم به یارانش کمک می‌کند. ابراهیم ادهم که پادشاه بلخ بود، پس از توبه هیزم‌کشی می‌کرد یا پالیز مردم را نگاه می‌داشت (ص ۱۵۲). اویس قرنی شتر می‌چراند یا دانه خرما جمع می‌کرد و می‌فروخت (ص ۱۹) و «یوسف بن اسباط برگ خرما می‌بافت و از آن قوت می‌ساخت و می‌گفت نماز جماعت بر تو فریضه نیست اما طلب حلال بر تو فریضه است.» (ص ۵۰۲)

ج) بُعد فردی

۱- توبه عارف: از نکات قابل تأمل در سرگذشت عرفا، علت و نحوه توبه هر عارف است. گاهی رویدادی طبیعی اما تکان‌دهنده، عارف را بیدار می‌کند. مانند آنچه حسن بصری در مراسم باشکوهی که قیصر روم در زیارت مزار پسر جوانش برگزار کرده بود، مشاهده کرد و بی‌اعتباری دنیا برایش آشکار شد (ص ۳۰). گاهی ملاقات با خضر به توبه عارف می‌انجامد مانند آنچه در شرح حال ابراهیم ادهم و دیدن خضر در هیأتی باشکوه بیان شده است (ص ۱۰۲). گاه حادثه‌ای خارق‌العاده و غیرطبیعی فرد را به توبه می‌کشاند. در شرح حال حبیب عجمی که ابتدا رباخوار بود، می‌خوانیم که روزی تکه گوشتی از یکی از وامدارانش گرفته به خانه می‌برد. «زن حبیب با آن طعام ساخت. سائلی آواز داد. حبیب بانگ بروی زد و او را راند. سائل نوید بازگشت. زن چون بر سر دیگ رفت طعام در دیگ خون شده بود. حبیب چون مشاهده کرد، آتش در دل وی افتاد و پشیمان شد و

توبه کرد» (ص ۵۹). خواب و رؤیا نیز از جمله عواملی است که باعث توبه فرد و گرایش او به سمت عرفان می‌شود (نک: شرح حال بشر حافی، ص ۱۲۸).

۲- ارتباط با خداوند: از آنجا که وصال و فنا فی الله هدف نهایی عرفان است، چگونگی برقراری ارتباط با خداوند، مهم‌ترین بخش شرح حال عرفا را تشکیل می‌دهد. همانگونه که گفته شد، اکثر عرفا مستقیماً یا به واسطه هاتف خطاب‌هایی از حق تعالی دریافت می‌کردند. اما مضمون این خطاب‌ها متفاوت است. گاه حامل رحمت و عنایت حق تعالی است، مانند آنچه به رابعه خطاب شد: «به ما ظن بد مبر که ترا در جوار دوستان خود فرود آریم تا با ما سخن گویی» (ص ۷۲) و گاه دربردارنده عتاب و خشم الهی است: «نقل است که هیچ‌کس ابراهیم ادهم را مرتع نشسته ندید. گفت یک روز چنین نشسته بودم. آوازی شنیدم که ای پسر ادهم، بندگان در پیش خداوند چنین نشینند؟ راست بنشستم و توبه کردم که دیگر چنان نشینم.» (ص ۱۵۲ و نیز یک: شرح حال سفیان ثوری، ص ۲۲۲)

۳- دعا و مناجات: در برقراری ارتباط با حق تعالی مناجات نقش مهمی دارد. بعضی از مناجات‌ها بیانگر عجز و نیاز عارف است که گاه بالحنی عاشقانه نیز آمیخته می‌شود. در مناجات‌های رابعه عدویّه این ویژگی وجود دارد: «بار خدایا تا کی میان من و تو منی و تویی بود؟ منی از میان بردار تا من هیچ نباشم. الهی تا با توأم بیشتر از همه‌ام و تا با خودم کمتر از همه‌ام» (ص ۷۲). اما گاهی مناجات لحنی گستاخانه به خود می‌گیرد. همین رابعه می‌گوید: «خداوندا اگر مرا فردای قیامت به دوزخ فرستی سرّی آشکارا کنم که دوزخ از من به هزارساله راه بگیرد» (ص ۷۲).

گاهی می‌بینیم که عارف در خواب به پیشگاه الهی راه پیدا می‌کند و با خداوند مناجات می‌کند و گاهی این دیدار به صورت واقعه امکان‌پذیر می‌گردد. نمونه اینگونه دیدارها معراجی است که عطار برای بایزید بسطامی مطرح کرده است (ص ۱۶۰) و چنانکه عطار نوشته «بایزید هفتاد بار به حضرت عزت قرب یافت» (ص ۶۰) و نیز در شرح حال حلاج آمده است: «شب اول که حلاج را حبس کردند، بیامدند و او را در زندان ندیدند

جمله زندان را بگشتند و کس را ندیدند. شب دوم نه او را دیدند و نه زندان را. و شب سیوم او را در زندان دیدند. گفتند شب اول کجا بودی و شب دوم تو و زندان کجا بودیت؟ گفت شب اول من در حضرت بودم از آن اینجا نبودم. شب دوم حضرت اینجا بود. از آن من و زندان هر دو غایب بودیم. و شب سیوم باز فرستادند مرا برای حفظ شریعت. (ص ۵۸۳)

۴- عارف و نفس: نفس و در حقیقت نفس اماره همان چیزی است که دشمن عارف محسوب می شود و شکست آن یکی از اهداف عرفان به شمار می آید. به همین خاطر است که در شرح حال بیشتر عرفای تذکرة الاولیا مبارزه با نفس به وضوح دیده می شود. ذوالنون مصری شرط خوردن طعامی را که نفس طلب کرده بود، ختم قرآن در دو رکعت نماز دانست و نفس یک شب تا صبح در این امر با او همراهی کرد. اما صبح هنگام ذوالنون چون احساس کرد نفس می خواهد به مقصود خود برسد، طعام را کنار زد و دوباره به عبادت مشغول شد و آنقدر بر نفس خود سخت گرفت که نهایتاً در خواب حضرت رسول (ص) را دید و به امر ایشان طعام را به کار بست (ص ۱۳۷) یا سهل بن عبدالله تستری علی رغم نفس خود همه اموالش را بخشید و مفلس شد تا نفس دیگر از او آرزویی نخواهد. (ص ۳۰۴)

۵- عبادت های عرفا: بخش عمده ای از تذکرة الاولیا را شرح عبادت های عرفا دربرمی گیرد. بیشتر افرادی که عطار به ذکر سرگذشت آنها پرداخته، سخت پایبند احکام شریعت بودند و به عبادت های طولانی می پرداختند. تا جایی که مثلاً اویس قرنی در عمر خود هرگز شب نخفت (ص ۱۹) و حبیب عجمی پس از توبه بر لب فرات صومعه ای ساخت و همه شب در آن عبادت می کرد (ص ۵۹) و بایزید بسطامی در عبادت به شدت بر خود سخت می گرفت (ص ۱۶۰) و حسین بن منصور حلاج در شبانه روز چهارصد رکعت نماز می خواند و هنگامی که محبوس شد، در زندان شبانه روزی هزار رکعت نماز می کرد (ص ۵۸۳).

۶- عارف و ریاضت: نمونه ریاضت هایی که عرفا بر نفس خود تحمیل می کردند، در

تذکرة الاولیا فراوان است. بیشترین نمونه‌ها سخت گرفتن عارف بر خود در خوردن، آشامیدن و نوع پوشاک است. حسن بصری خود را در انواع مجاهدات می‌رنجانید (ص ۳۰)، مالک دینار بیست سال گوشت نخورد و چهل سال در بصره بود و خرما نخورد (ص ۲۹)، محمد بن واسع در ریاضت چنان بود که نان خشک در آب می‌زد و می‌خورد (ص ۲۹)، حسین بن منصور حلاج دلقی داشت که بیست سال بیرون نکرده بود و گزنده بسیار در وی افتاده بود (ص ۵۸۳).

۷- خواب و رؤیا: جلوه‌های خواب و رؤیا یکی از مباحث مهم عرفانی به شمار می‌آید. عرفایی که شرح آنها در تذکرة الاولیا مطرح شده نیز از این مهم بی‌بهره نیستند. سالکانی بوده‌اند که در خواب به محضر حق تعالی راه یافته‌اند، یا به دیدار و گفتگو با حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نائل شده‌اند (نک: شرح حال اویس قرنی، ص ۱۹ و نیز خوابی که شبلی پس از قتل حلاج می‌بیند ص ۵۸۳). گاهی پس از مرگ یک عارف، مردم عامی او را در خواب می‌بینند و از سرنوشت او خبر می‌گیرند (نک: شرح حال سفیان ثوری، ص ۲۲۲ و حبیب عجمی، ص ۵۹). در برخی موارد نیز عطار دیدگاه‌ها و سخنان عرفا را در مورد خواب بیان می‌کند. مثلاً از قول رابعه می‌گوید: «خواب راست یک جزو است از اجزاء نبوت» (ص ۷۲).

۸- ارتباط با هاتف: در اکثر سرگذشت‌ها عطار هاتف را به عنوان پیکر جهت رساندن خطاب‌های حق تعالی به عارف مطرح می‌کند. در شرح حال رابعه عدویّه بیش از بقیّه عرفا وجود هاتف و خطاب‌های او قابل مشاهده است (ص ۷۲). هرچند عرفا مستقیماً و بدون واسطه هاتف نیز مورد خطاب‌های الهی قرار می‌گرفتند: «رابعه چون به مکه می‌رفت در بادیه روزی چند بماند. گفت الهی دلم بگیرت. کجا می‌روم. من کلوخی، آن خانه سنگی. مرا تو می‌باید. حق تعالی بی‌واسطه بر دلش خطاب کرد که ای رابعه در خون هزده هزار عالم می‌شوی. ندیدی که موسی علیه‌السلام دیدار خواست. چند ذره تجلی بر کوه افکندم. کوه پاره شد.» (ص ۷۲)

۹- مرگ عارف: عطار پس از بیان شرح حال هر یک از عرفا، در پایان به مرگ آنها نیز اشاره می‌کند. درباره برخی نحوه مرگ را بیان می‌کند و در برخی دیگر آخرین سخنان عارف را برمی‌شمارد و یا دیدگاه عارف را نسبت به مرگ مطرح می‌نماید. بشر حافی از مرگ اضطرابی عظیم داشت. در بیان علت آن گفت «به حضرت پادشاه پادشاهان شدن صعب کاری است» (ص ۱۲۸) و آرزوی ذوالنون در بستر بیماری آن بود که «پیش از آنکه بمیرم اگر همه یک لحظه بود، او را بدانم» (ص ۱۳۷). این نکته قابل تأمل است که عرفا با وجود آن همه عبادت و ریاضت، باز هم خود را دست تهی و مفلس درگاه خداوند می‌دانند و تنها به رحمت او امید دارند. سخنان بایزید در آخر عمر بیانگر چنین روحیه‌ای در میان عرفاست. «بایزید بسطامی چون عمرش به آخر آمد، در محراب شد و زناری دریست. پوستین واشگونه درپوشید. کلاهی واشگونه بر سر نهاد و گفت الهی ریاضت همه عمر نمی‌فروشم و نماز همه شب عرضه نمی‌کنم و روزه همه عمر نمی‌گویم و ختم‌های قرآن نمی‌شمارم. اوقات مناجات و قرب بازمی‌گویم و تو می‌دانی که به هیچ باز نمی‌نگرم و این همه که به زبان شرح می‌دهم نه از تفاخر و اعتمادست بر آن بل که شرح می‌دهم که از هرچه کرده‌ام، ننگ می‌دارم و این همه هیچ است. همان انگار که نیست. ترکمانی ام هفتاد سال موی درگیری سپید کرده. از بیابان اکنون می‌آیم. الله الله گفتن اکنون می‌آموزم. زنار اکنون می‌برم. تو نیز گرد معصیت از من فرو شوی که من گرد پندار طاعت فرو شستم. پس گفت یا رب ترا هرگز یاسد نکردم مگر به غفلت و اکنون که جان می‌رود از طاعت تو غافلم. ندانم تا حضور کی خواهد بود. پس در ذکر و حضور جان بداد.» (ص ۱۶۰)

نتیجه‌گیری

بررسی تذکرة الاولیا شناختی کلی نسبت به ابعاد مختلف شخصیت عرفا به دست می‌دهد که برای پژوهش‌های بعدی راهگشاست. هر یک از این ابعاد می‌تواند به شکل گسترده‌تری مورد تحلیل قرار گرفته، چهره عرفای تذکرة الاولیا را از پشت پرده ابهام خارج کند.

البته تأکید عطار بر شرح دقیق زندگی عرفا نیست و همه حوادث زندگی آنها را بیان

نمی‌کند و اصراری نیز بر مستند کردن مطالب خود ندارد. بیشترین توجه عطار به معرفی شخصیت معنوی عرفاست تا آنها را به عنوان اسوه و نمونه‌هایی در رسیدن به کمال معرفی کند و ثابت کند جایگاه آدمی در عالم آفرینش به حدی بلند است که می‌تواند در نهایت به مقام اتصال خداوند نائل شود.

منابع

- استعلامی، محمد. تذکرة الاولیا شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، چاپ سیزدهم، تهران، زوار، ۱۳۸۲.
- سجادی، سید جعفر. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۵.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. شرح احوال و تقد و تحلیل آثار عطار نیشابوری، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۴.